

دامنه کنش متقابل اجتماعی

* مصطفی اجتهادی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

فرایند کنش متقابل اجتماعی ساز و کاری است که شکل‌گیری رابطه اجتماعی میان کنشگران را ممکن می‌سازد. این فرایند با تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل میان کنشگران پدید می‌آید و در آن هر کنشگر با قابلیت‌ها و توانمندی‌های فردی خود شرکت می‌کند. قابلیت‌ها و توانمندی‌های فردی هر کنشگر که سرمایه اجتماعی او به‌شمار می‌آید، برآمده از تجربه‌های اوست که در گذر زمان و بر اساس فرایند تجربه‌آموزی تغییرپذیر است. تغییر سرمایه اجتماعی فردی کنشگران سبب می‌شود تا وزن و موقعیت آنان در فرایند کنش متقابل نیز پیوسته یکسان نباشد و به ازای تغییرات سرمایه اجتماعی فردی کنشگران موقعیت آنان نیز در این فرایند تغییر کند. دامنه این تغییرات که دامنه کنش متقابل نامیده می‌شود بین 0° (صفر درجه) تا 90° (زاویه میان دو محور متقاطع) محدود است. تغییراتی که فراتر از آن محدوده صورت گیرد، سبب تغییر جهت رابطه میان کنشگران می‌شود. کلیدواژه‌ها: کنش متقابل اجتماعی، رابطه اجتماعی، بازتولید اجتماعی، سرمایه اجتماعی، ارتباطات اجتماعی.

The Range of Social Interaction

Mostafa Ejtehadi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Sociology
College of Letters and Human Sciences
Shahid Beheshti University

Abstract

The process of social interaction is a mechanism which makes the forming of the relationship among actors possible. This process forms based on the inter-influence among the participating actors with their own capacities and abilities. The individual abilities of each actor, called "social capital", appear through his/her personal experiences, which are changing in time. The changing of the abilities leads to the fact that the position of each actor in the interacting process in turn becomes variable. The range of this variability is called "the range of social interaction".

Keywords: Social interaction, social relationship, social reproduction, social capital, communication.

* دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه آلبرت لودویگ آلمان، استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

کنش متقابل اجتماعی (Social Interaction) فرایندی است که با برقراری ارتباط (Communication) میان کنشگران (Actors) آغاز می‌شود و شکل‌گیری رابطه اجتماعی (Social Relationship) میان آنان و جریان یافتن این رابطه را در گذر زمان ممکن می‌سازد. این فرایند از دهه‌های پایانی سده نوزدهم میلادی موضوع بررسی‌های جامعه‌شناسان و نیز روان‌شناسان اجتماعی بوده است. گابریل تارد و گئورگ زیمل، نخستین جامعه‌شناسانی هستند که به طور مستقیم به بررسی این فرایند پرداخته‌اند. آنان در واکنش به جامعه‌شناسی کلان (Macrosociology یا جامعه‌شناسی کلان‌نگر)، کند و کاو این فرایند را آغاز کردند و با پژوهش‌های خود نگرش تازه‌ای در جامعه‌شناسی پدید آوردند؛ نگرشی که بر پایه آن جامعه‌شناسی خرد (Microsociology یا جامعه‌شناسی خردنگر) شکل گرفت. پس از آن گروهی پرشمار از جامعه‌شناسان در راهی که تارد و زیمل گشوده بودند، گام نهادند و طی یک سده فرایند کنش متقابل اجتماعی را به یکی از مهم‌ترین موضوع‌های علم جامعه‌شناسی تبدیل کردند.

در میان جامعه‌شناسانی که بررسی فرایند کنش متقابل اجتماعی را در کانون توجه خود قرار داده‌اند، می‌توان دو گروه را از یکدیگر متمایز شمرد: نخست گروهی که فرایند کنش متقابل اجتماعی را کلید درک و شناخت فرایندهای اجتماعی می‌داند و بر این باور است که جامعه‌شناس برای درک و شناخت درست‌تر از سازمان اجتماعی جامعه انسانی باید از بنیادی‌ترین مفهوم جامعه‌شناختی - یعنی از کنش اجتماعی (Social Action) و بررسی آن آغاز کند، چرا که کند و کاو در این زمینه، بستر مناسبی برای بررسی نظام‌های اجتماعی پیچیده‌تر فراهم می‌آورد. در این رویکرد پدیده‌های اجتماعی به منزله پیامدهای فرایند کنش متقابل اجتماعی موضوع تبیین و تحلیل جامعه‌شناختی قرار می‌گیرند و پژوهشگر نیز به بررسی این پدیده‌ها بسنده می‌کند.

گروه دوم، شماری دیگر از جامعه‌شناسان و نیز روان‌شناسان اجتماعی هستند که در بررسی‌های خود - به جای پیامدهای فرایند کنش متقابل اجتماعی، خود این فرایند، چگونگی شکل‌گیری و جریان یافتن و نیز ویژگی‌های آن را موضوع کاوش‌های خود قرار داده‌اند. این گروه که پا به پای گروه نخست شکل گرفت، فرایند کنش متقابل اجتماعی را به منزله ساز و کار (Mechanism) تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل میان کنشگران بررسی می‌کند. در

رویکرد پژوهشگران این گروه، فرایند کنش متقابل اجتماعی، در واقع، چیزی بیش از یک ساز و کار یا مکانیزمی که می‌تواند چگونگی شکل‌گیری گروه‌ها و جامعه انسانی و تداوم این پدیده‌های اجتماعی را در گذر زمان توضیح دهد، نیست. از این‌رو موضوع اصلی پژوهش‌ها در این رویکرد، تبیین چگونگی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری کنشگران بر یکدیگر است. این رویکرد را نخستین بار تارد و سپس زیمل با بررسی رابطه میان دو کنشگر پایه‌گذاری کردند. پس از آن جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بسیاری با این رویکرد به پژوهش درباره وجه‌ها و ویژگی‌های مختلف این فرایند: چگونگی شکل‌گیری و پدید آمدن آن، چگونگی تداوم آن در گذر زمان، چگونگی گسستن یا توقف آن و نظیر این‌ها پرداختند. حاصل این تلاش‌ها شناخت‌های بسیار ارزشمندی است که اکنون در دسترس همگان قرار دارد. موضوع این مقاله نیز معرفی و تبیین وجه دیگری از فرایند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل کنشگران – یعنی دامنه تغییرات (یا فراز و نشیب‌های) کنش متقابل اجتماعی است.

گام‌های پیشین

پیشگامان جامعه‌شناسی خرد (یا خردنگر) – برخی با نقد دستاوردهای جامعه‌شناسی کلان و برخی دیگر در واکنش به کلان‌نگری در جامعه‌شناسی – در جستجوی کوچک‌ترین و بنیادی‌ترین واحد یا هسته اجتماعی در جامعه بودند. آن‌ها باور داشتند که با شناسایی و بررسی این واحد یا هسته بنیادی – که سنگ بنای ساختمان عظیم جامعه و پایه نظم‌های برتر و ساختارهای پیچیده آن است – می‌توانند به روش استقرا به کلیت نظام اجتماعی جامعه دست یابند و شناخت کامل آن کلیت را ممکن سازند. در نظر منتقدان جامعه‌شناسی کلان این کوچک‌ترین و بنیادی‌ترین واحد یا هسته اجتماعی – که همانا ساده‌ترین واحد یا هسته اجتماعی نیز هست، رابطه‌ای است که میان دو فرد (Tarde 2003) و یا به بیانی دیگر میان دو ذهن انسانی برقرار می‌شود (Simmel 1908). ویژگی‌های این رابطه – یعنی چگونگی شکل‌گیری این رابطه، ساز و کارهای (مکانیزم‌های) تداوم یافتن آن در گذر زمان، آغاز و انجام و فراز و نشیب‌های مسیر آن و کم و کیف لحظه‌ها و دقیقه‌های این مسیر، همگی، موضوع پژوهش‌های جامعه‌شناسی خرد هستند. افزون بر این، این رابطه یک فرایند اجتماعی نیز هست (Wiese 1924)، زیرا دو ذهن انسانی را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد، آن‌ها را با هم درگیر می‌کند و این درگیری در گذر زمان تداوم می‌یابد – هرچند که ممکن است، این «در

برابر هم نهادن» و «با یکدیگر درگیر کردن» به هم‌گرایی یا به واگرایی میان آن دو ذهن (یا ذهنیت) بینجامد (Tarde 2003). از این‌رو، چگونگی و میزان پویایی زندگی اجتماعی انسان‌ها و نوع مناسباتی که میان آن‌ها شکل می‌گیرد، به چگونگی و میزان پویایی در این رابطه بستگی دارد (همان). به این ترتیب، جامعه انسانی جایی است که در آن عضوهای جامعه در برابر هم قرار می‌گیرند و به گونه‌ای متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند (Simmel 1908). انگیزه‌های این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل می‌تواند متنوع و مختلف باشند و هر عضو در این رابطه هدف ویژه‌ای را دنبال کند (همان). او برای این‌که بتواند بر دیگری تأثیر بگذارد و به هدف خویش نزدیک شود، مجبور است از ابزارهای تأثیرگذاری بهره‌گیرد و این ابزارها در نظر دپریرل (Dupréel) عبارتند از: زور یا قهر، قانع کردن، تبادل افکار و یا چیزها و یا واقعیت‌هایی که در مجموع ابزارهای مادی و ابزارهای روحی - روانی را تشکیل می‌دهند (Koenig 1967).

اما از آن‌جا که ابزارهای تأثیرگذاری بسیار متنوعند و موقعیت‌هایی که در آن، این ابزارها به کار گرفته می‌شوند، نیز متغیر و متفاوتند، از این‌رو کنشگر همواره در برابر صحنه‌ای بسیار پیچیده از «ممکن‌ها» و «غیرممکن‌ها» قرار می‌گیرد و باز از آن‌جا که او در این صحنه ملزم به واکنش نشان دادن است، بنابراین او واکنش خود را بر اساس معنایی که از کنش دیگری و موقعیت موجود استنباط می‌کند، برمی‌گزیند. به عبارت دیگر، در پس هر کنشی معنایی نهفته است (Weber 1972). کنشگر این معنا را - که راهنمای او در فرایند کنش متقابل است، از تفسیر موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد و نیز از تعبیری که در آن موقعیت از کنش دیگری خواهد داشت، به دست می‌آورد. از این‌رو میان کنش کنشگر و معنایی که در پس آن نهفته است، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد و کنشگر با در نظر گرفتن این معنا، ابزارهای تأثیرگذاری را برمی‌گزیند و در فرایند کنش متقابل شرکت می‌کند.

معنایی که کنشگر از تفسیر موقعیت و از تعبیر کنش دیگری به دست می‌آورد، هم محصول خردورزی او و برآمده از تجربه‌های گذشته‌اش است و هم نتیجه عواطف و احساسات او نسبت به دیگری، نسبت به کنش دیگری و نیز نسبت به موقعیتی که در آن قرار دارد (Homans 1961). در این معنا، کنشگر در صحنه کنش متقابل از عواملی چند تأثیر می‌پذیرد و کنش خود را بر پایه متغیرهای پرشماری که در آن صحنه اثر گذارند، برمی‌گزیند. اما از آن‌جا که متغیرهای صحنه کنش متقابل متغیرند و کنش متقابل نیز خود فرایندی

است که در آن لحظه‌های یکسانی وجود ندارد، از این رو لحظه مناسب برای تصمیم‌گیری کنشگر همواره لحظه‌ای نادر و یا یک «فرصت» (یا یک «شانس») است (Weber 1972) و از دست دادن این فرصت امکان تأثیرگذاری را از بین می‌برد یا دست کم کاهش می‌دهد. بنابراین، کنشگر در صحنه کنش متقابل زمانی می‌تواند تأثیرگذار باشد که فرصت یا فرصت‌های مناسب را از دست ندهد و یا به بیانی دقیق‌تر، همواره به دنبال شکار فرصت‌های مناسب باشد. به این ترتیب، فرایند کنش متقابل همواره انجاسی نامشخص و نامعین دارد و در هر لحظه می‌تواند کنشگر را در رابطه‌ای برتر، برابر و یا پست‌تر نسبت به دیگری قرار دهد.

افزون بر این، کنش متقابل فرایندی است که سوگیری رابطه میان کنشگران را نیز تعیین می‌کند. این سوگیری می‌تواند همگرایانه باشد - که در آن کنشگران به سوی یکدیگر گام برمی‌دارند یا واگرایانه که سبب دور شدن کنشگران از یکدیگر می‌شود: کنشگران در سوگیری همگرایانه پدید آورنده رابطه‌هایی چون آشتی (صلح)، هم‌زیستی، دوستی و عشق هستند، حال آن که در سوگیری واگرایانه میان این کنشگران رابطه‌هایی چون رقابت، تنفر، دشمنی و جنگ برقرار می‌شود (Tarde 2003).

این به آن معناست که فرایند کنش متقابل اجتماعی در همه موقعیت‌ها متضمن پدید آمدن همگرایی و پیوند میان کنشگران نیست، در حالی که شکل‌گیری سازمان اجتماعی جامعه انسانی تنها بر مبنای همگرایی میان کنشگران - به مثابه اعضای آن سازمان و بر پایه مفهوم «ما» امکان‌پذیر است (گروویچ ۱۳۵۳) و هرگونه واگرایی میان این کنشگران، سازمان اجتماعی جامعه را با تنش‌ها، کشمکش‌ها و ناآرامی‌ها روبرو می‌سازد. از این رو ثبات و امنیت در رابطه انسانی زمانی پدیدار می‌شود که اولاً - همسویی و همگرایی میان کنشگران شکل گرفته باشد و ثانیاً - این همسویی و همگرایی در طول زمان نیز پایدار باقی بماند. ساز و کار نظام‌های اجتماعی (Social Systems) برای ایجاد ثبات و امنیت در فرایند کنش متقابل اجتماعی «ساختاری کردن» (Structuration) این فرایند است (Giddens 1984) - به این معنی که نظام‌های اجتماعی با تولید ساختارها میدان و میزان تحرک فردی کنشگران را در فرایند کنش متقابل اجتماعی تعیین و در طول زمان «تثبیت» می‌کنند. زیرا در ساختارها نقش‌های اجتماعی از پیش تعریف می‌شوند: هر کنشگر با توجه به نقشی که در یک موقعیت اجتماعی معین برعهده می‌گیرد، محدودیت‌های رفتاری آن نقش را می‌پذیرد و به این ترتیب، رفتارهای خود - یعنی، مجموعه گفتارها، کردارها و پنداره‌هایش را در چهارچوب رفتاری آن

نقش محصور نگاه می‌دارد. این امر سبب می‌شود که:
 الف) میزان تغییرپذیری رفتارهای کنشگر کاهش یابد،
 ب) رفتارهای او در قالب نقشی که ایفا می‌کند، برای کنشگران دیگر (تا حدودی) «قابل پیش‌بینی» یا «قابل محاسبه» شود،
 ج) و بر این پایه برای او و کنشگران دیگر زمینه «بازتولید اجتماعی» (Social Reproduction) در فرایند کنش متقابل فراهم آید (Giddens 1984).

طرح مسئله

فرایند کنش متقابل اجتماعی ساز و کاری (یا مکانیزمی) است که بر پایه آن رابطه میان انسان‌ها شکل می‌گیرد. این رابطه در جریان فراز و فرود کنش متقابل تداوم می‌یابد یا متوقف می‌شود. جریان یافتن یا به‌کار افتادن این ساز و کار در گرو آن است که در صحنه کنش متقابل، دست‌کم، دو کنشگر حضور یابند و این دو کنشگر در این صحنه - که با پیدایش و گسترش فن‌آوری‌ها تنها به صحنه کنش متقابل چهره به چهره یا رو در رو محدود نمی‌شود (Giddens 1979) - در برابر یکدیگر قرار گیرند و نه در کنار هم.

این به آن معناست که حضور کنشگران در کنار یکدیگر به تنهایی متضمن شکل‌گیری و جریان یافتن یک رابطه اجتماعی نیست. آن‌ها در این حالت فقط یک «تجمع» انسانی را تشکیل می‌دهند، حال آن‌که فرایند کنش متقابل اجتماعی زمانی آغاز می‌شود که کنشگران نسبت به یکدیگر در «موقعیت پاسخگویی متقابل» قرار گیرند و تا زمانی که این موقعیت پاسخگویی پابرجاست، فرایند کنش متقابل نیز ادامه می‌یابد و قطع نمی‌شود.

اما در «موقعیت پاسخگویی متقابل» در واقع، این ذهن‌های کنشگران است که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هر کنشگر با محتوای ذهنی - و یا به عبارت دیگر، با ذهنیت خاص خود نسبت به «دیگری» و نسبت به «موقعیت» و «موضوع» کنش متقابل در این فرایند شرکت می‌کند. ذهنیت کنشگران نیز برآمده از تجربه‌های فردی آنان و بازتاب دهنده این تجربه‌هاست.

به این ترتیب، فرایند کنش متقابل اجتماعی بر بستر ذهنیت‌های کنشگران شکل می‌گیرد، اما این بستر به تنهایی سبب سرگرفتن این فرایند نمی‌شود. زیرا شرکت کردن و به ویژه چگونگی شرکت کردن کنشگران در فرایند کنش متقابل در گرو انگیزه(های) آنان است.

انگیزه‌ها می‌توانند کنشگران را بر آن دارند تا

(۱) در فرایند کنش متقابل شرکت کنند،

(۲) و در صورتی که شرکت کردند، حضوری بسیار کم‌رنگ تا حضوری بسیار پررنگ داشته

باشند (Simmel 1908).

از سوی دیگر، کنشگران در فرایند کنش متقابل با تکیه بر منابعی که در اختیار و یا در دسترس خود دارند، شرکت می‌کنند. این منابع و یا به عبارت دقیق‌تر، این اهرم‌های تأثیرگذاری پرشمار و گوناگونند و «توانمندی تنبیه کردن»، «توانمندی پاداش دادن»، «تخصص»، «اطلاعات»، «مشروعیت»، «هویت» و نیز ویژگی‌های محیط یا صحنه کنش متقابل را در برمی‌گیرند (French & Raven 1959; Collins & Raven 1969; Crott 1979). کنشگران با به‌کارگیری این اهرم‌ها می‌کوشند تا موقعیت و نقش خود را در فرایند کنش متقابل تعریف و تثبیت کرده یا حتی بهبود بخشند و این در حالی است که میزان دسترسی آنان به این منابع یا اهرم‌ها یکسان نیست. زیرا هر یک از آن‌ها بر پایه تجربه‌های خود تنها به بخشی - به بخشی ناچیز یا به بخشی مهم - از منابع یا اهرم‌های تأثیرگذاری دسترسی دارد. اما او می‌تواند با شرکت کردن در فرایند کنش متقابل تجربه‌های خود را عمق بخشیده، گسترش دهد و از این راه به منابع یا اهرم‌های بیشتری دسترسی پیدا کند.^۱ اما در این میان نکته ظریف دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که دسترسی کنشگر به منابع یا اهرم‌ها به تنهایی سبب توانمندی او نمی‌شود و بر میزان تأثیرگذاریش نمی‌افزاید. زیرا کنشگر و دسترسی او به منابع و اهرم‌ها فقط نیمی از واقعیت کنش متقابل اجتماعی را تشکیل می‌دهند، نیم دیگر این واقعیت، کنشگر دیگری است که او نیز منابعی در اختیار دارد و به سهم خود می‌کوشد تا بیشتر تأثیر بگذارد و کمتر تأثیر بپذیرد. از این‌رو در «موقعیت پاسخگویی متقابل» میزان تأثیرگذاری کنشگر، از یک سو به میزان تأثیرپذیری یا حتی میزان مقاومت کنشگر دیگر و از سوی دیگر، به مهارت وی در به‌کار گرفتن منابع یا اهرم‌های اختصاصی - که فقط در اختیار اوست - و منابع یا اهرم‌های مشترک میان او کنشگر دیگر بستگی دارد. مهارت کنشگر در به‌کار گرفتن به موقع، درست و کارآمد منابع، وسعت و شدت تأثیرگذاری او را افزایش داده و

۱. پیر بورديو منابعی که کنشگر به آن دسترسی دارد و یا دسترسی پیدا می‌کند، را به دو بخش تقسیم می‌کند: (۱) منابعی که کنشگر پیش از شرکت در فرایند کنش متقابل در اختیار دارد و (۲) منابعی که او پس از ورود به فرایند کنش متقابل بدان دسترسی می‌یابد. بورديو منابع بخش نخست را منابع موجود (Actual Resources) و منابع دیگر را منابع بالقوه (Potential Resources) می‌نامد.

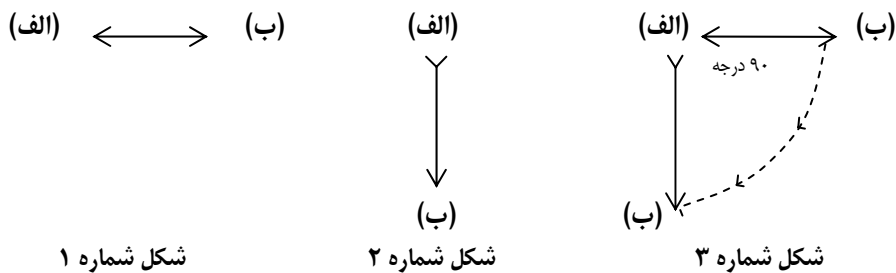
در نتیجه رابطه اجتماعی میان او و کنشگر دیگر را به نفع او جهت می‌دهد. به این ترتیب، ترکیب پیچیده‌ای از چهار عامل (متغیر) اصلی ذهنیت، انگیزه، منابع (اهرم‌ها) و مهارت یا شیوه به کار گرفتن منابع (اهرم‌ها)، قابلیت‌ها و توانمندی‌های کنشگر را در فرایند کنش متقابل اجتماعی تعیین و تبیین می‌کنند. این قابلیت‌ها و توانمندی‌ها - برخلاف تأکید کلمن (۱۹۹۰) مبنی بر این که سرمایه اجتماعی (Social Capital) را باید بیرون از فرد جستجو کرد - سرمایه اجتماعی کنشگر به شمار می‌آیند و دارای خصلت فردی (individual) هستند.^۲ آن‌ها به کنشگر کمک می‌کنند و به او اجازه می‌دهند تا با دیگران رابطه برقرار کند و در شبکه روابط اجتماعی جامعه به شکلی فعال شرکت داشته باشد. اما در جامعه امروز دسترسی کنشگر به این قابلیت‌ها و توانمندی‌ها و یا به عبارت دیگر، به این سرمایه اجتماعی فردی از پیش تضمین شده نیست. کنشگر باید با تلاش خود به آن دست یابد و پیوسته به کمک تجربه‌های جدیدتر بر کمیت و کیفیت آن بیفزاید. زیرا جامعه فردگرای امروز - برخلاف جامعه جمع‌گرای دیروز - خود تولیدکننده این قابلیت‌ها و توانمندی‌ها نیست؛ این جامعه تنها بسترسازی می‌کند. از این‌رو دست یافتن به این قابلیت‌ها و توانمندی‌ها، ارتقای کمی و کیفی آن‌ها و نیز شیوه به کار گرفتن آن‌ها (Giddens 1990) برعهده فرد و در گرو تلاش اوست.

از این‌رو کمیت و کیفیت سرمایه اجتماعی کنشگر تغییرپذیر است و می‌تواند در فرایند کنش متقابل اجتماعی افزایش یا کاهش یابد، و نسبت به کمیت و کیفیت سرمایه اجتماعی کنشگر دیگر تغییر کند که در این صورت فرایند کنش متقابل اجتماعی به سود یا زیان کنشگر یا کنشگران تداوم می‌یابد یا متوقف می‌شود.

تغییرپذیری کمیت و کیفیت سرمایه‌های اجتماعی کنشگران سبب می‌شود تا موقعیت آن‌ها در فرایند کنش متقابل اجتماعی، نیز تغییرپذیر باشد و بر این پایه رابطه میان آن‌ها هم با فراز و فرودهایی روبرو شود. میزان گستردگی تغییرات در سرمایه‌های اجتماعی تعیین‌کننده دامنه فراز و فرودهای رابطه اجتماعی در میان کنشگران است. از این‌رو اگر سرمایه‌های اجتماعی کنشگران در یک فرایند کنش متقابل اجتماعی (به طور نسبی) با یکدیگر برابر باشند، رابطه میان آن‌ها (کنشگر الف و کنشگر ب) بر یک محور افقی (شکل شماره ۱) قرار می‌گیرد و رابطه‌ای تعادلی خواهد بود. زیرا وزن کنشگران در این رابطه اجتماعی به سبب

۲. مشروح این بحث در جای دیگر ارائه خواهد شد.

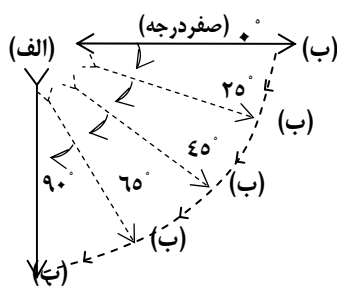
سرمایه‌های برابر، یکسان است و داد و ستد یا پاسخگویی متقابل میان آن‌ها نیز متوازن و برابر (Homans 1961). به این ترتیب، این یک رابطه تعادلی و به همین سبب یک رابطه دوسویه است و در صورتی که در کمیت و کیفیت سرمایه‌های اجتماعی کنشگران تغییری رخ ندهد و دو کنشگر در فرایند کنش متقابل - به لحاظ سرمایه‌های خود، هم‌وزن باقی بمانند، این رابطه تعادلی و دوسویه تداوم می‌یابد. اما به محض این‌که در کمیت و کیفیت سرمایه‌های اجتماعی کنشگران تغییری پدید آید، رابطه دوسویه تعادلی به رابطه‌ای نابرابر و یکسویه بدل می‌شود. این رابطه نابرابر و یکسویه، رابطه‌ای است که در آن وزن کنشگران در تأثیرگذاری متقابل به لحاظ سرمایه اجتماعی شان یکسان نیست. حادثترین شکل این نابرابری زمانی پدید می‌آید که سرمایه اجتماعی کنشگر الف از نظر کمیت و کیفیت به بالاترین سطح خود ارتقا یابد و هم‌زمان سرمایه اجتماعی کنشگر ب نیز از نظر کمیت و کیفیت به پایین‌ترین سطح خود تنزل کند. در این صورت رابطه میان کنشگران بر یک محور عمودی قرار می‌گیرد که جهت آن از بالا به پایین یکسویه خواهد بود (شکل شماره ۲) و در آن - همان‌گونه که جُنز و جرارد (۱۹۶۷) تأکید دارند - کنشگر الف بر رفتار کنشگر ب تسلط دارد و رفتار او را هدایت و رهبری می‌کند. این رابطه، رابطه فرمانده - فرمانبر است.



تفاوت میان حالت اول - محور افقی در شکل شماره ۱ و حالت دوم - محور عمودی در شکل شماره ۲، زاویه‌ای ۹۰ درجه است و رابطه تعادلی (شکل شماره ۱) با تغییر سرمایه‌های اجتماعی الف و ب نسبت به یکدیگر به رابطه فرمانده - فرمانبر (شکل شماره ۲) بدل شده است (شکل شماره ۳).

این به آن معناست که با کاهش (تدریجی) سرمایه اجتماعی کنشگر ب در برابر سرمایه اجتماعی کنشگر الف حالت هم‌وزنی (یا هم‌وزن بودن) الف و ب در رابطه تعادلی از میان

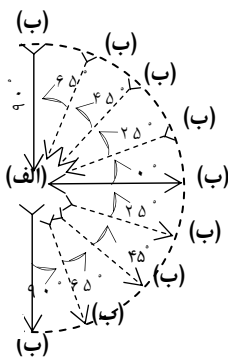
می‌رود. هرچه از سرمایه اجتماعی ب بیشتر کاسته شود، به همان میزان وزن او در فرایند تأثیرگذاری متقابل نیز کاهش می‌یابد و در مقابل بر وزن کنشگر الف افزوده می‌شود؛ در نتیجه این تغییر، موقعیت‌های ب و الف نیز در فرایند کنش متقابل تغییر می‌کنند. بر این پایه برابری کامل می‌تواند به نابرابری کامل تبدیل شود؛ در موقعیتی که رابطه میان الف و ب بر محور افقی قرار دارد و فاصله میان حالت اول و حالت دوم زاویه 0° (صفر درجه) است، میان دو کنشگر برابری نسبی برقرار است. اما اگر رابطه میان کنشگران از محور افقی به سوی محور عمودی حرکت کند - یعنی زاویه 0° (صفر)، به طور مثال، تا 25° ، 45° ، 65° و بیشتر افزایش یابد (شکل شماره ۴)، این برابری به تدریج به نابرابری کامل تبدیل می‌شود. در موقعیت 90° کنشگر الف بر رفتار کنشگر ب تسلط و حاکمیت می‌یابد.



شکل شماره ۴

این تغییرات می‌توانند در جهت عکس نیز صورت گیرند: در حالتی که رابطه میان کنشگران الف و ب بر محور عمودی قرار داشته باشد، کنشگر الف بر رفتارهای کنشگر ب تسلط و حاکمیت دارد. در این موقعیت، اگر کنشگر ب بتواند سرمایه اجتماعی خود را افزایش دهد، در آن صورت او قادر خواهد بود رفتارهایش را از سلطه و حاکمیت کنشگر الف برهاند. در این میان میزان

رهایی رفتارهای کنشگر ب از سلطه و حاکمیت کنشگر الف تابعی از میزان افزایش سرمایه

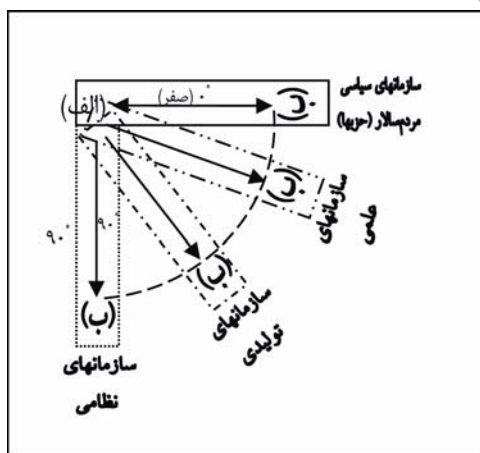


شکل شماره ۵

اجتماعی او خواهد بود و به این ترتیب رابطه میان آن دو از محور عمودی فاصله می‌گیرد و به سوی محور افقی حرکت می‌کند. هنگامی که سرمایه‌های آنان برابر شوند، رابطه میان آن‌ها نیز بر محور افقی قرار می‌گیرد. حال اگر روند افزایش سرمایه اجتماعی کنشگر ب ادامه یابد - به گونه‌ای که سرمایه اجتماعی او افزون بر سرمایه اجتماعی کنشگر الف و زاویه 0° (صفر)، به طور مثال، تا 25° ، 45° یا 65° و 90° - به سمت بالا - باز شود (شکل شماره ۵)، موقعیت کنشگر ب در فرایند کنش متقابل اجتماعی نسبت

به موقعیت کنشگر الف برتری می‌یابد. در موقعیت زاویه 90° کنشگر ب به طور کامل بر رفتارهای کنشگر الف تسلط و حاکمیت خواهد داشت. بر این پایه، در فرایند کنش متقابل اجتماعی دامنه تغییرات سرمایه‌های اجتماعی کنشگران الف و ب نسبت به یکدیگر، میزان تغییرات وزن‌ها و نیز موقعیت‌های اجتماعی آنان در فرایند کنش متقابل را تعیین می‌کند و سبب تغییر زاویه یا باز و بسته شدن دامنه کنش متقابل اجتماعی در این فرایند می‌شود. ساختارهای اجتماعی در این رهگذر، آن قالب‌ها یا چهارچوب‌های رفتاری هستند که دامنه کنش متقابل اجتماعی را در یک موقعیت خاص (به طور مثال، در موقعیت 90° ، 60° و یا صفر درجه) تثبیت کرده و به این ترتیب، از تغییرات ناگهانی، شدید و گسترده سرمایه‌های اجتماعی در یک رابطه اجتماعی جلوگیری می‌نمایند. در رابطه‌های اجتماعی این کارکرد ساختارها «ثبات و امنیت» را در گذر زمان تضمین می‌کند.

در سازمان‌های اجتماعی ساختارها دامنه کنش متقابل اجتماعی را با توجه به واحد کار (یا هدف) سازمان در یک موقعیت متناسب با آن واحد کار (هدف) تثبیت می‌کنند: این ساختارها در سازمان‌های نظامی (مانند ارتش) دامنه کنش متقابل اجتماعی را در موقعیت 90° و در حزب‌های سیاسی مردم سالارانه (یا دموکراتیک) در موقعیت 0° (صفر) و در سازمان‌های دیگر، از قبیل سازمان‌های تولیدی یا سازمان‌های علمی - آموزشی (مانند دانشگاه)، به ترتیب، در فاصله میان صفر تا 90° ، تثبیت می‌کنند (شکل شماره ۶).



شکل شماره ۶

منابع

- گورویچ، ژرژ. ۱۳۵۳. *جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسان*. ترجمه حسن حبیبی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- Coleman, James Samuel. 1990. *Foundations of Social Theory*. Cambridge: Harvard University Press.
- Collins, B.E. & B. Raven. 1969. "Group Structure-Attraction, Coalitions, Communication and Power." In *The Handbook of Social Psychology*, edited by G. Lindzey & E. Aronson. Reading, Massachusetts: Addison-Wesley.
- Crott, H. 1979. *Soziale Interaktion und Gruppenprozesse*. Stuttgart: Kohlhammer.
- Koenig, René. 1967. *Soziologie*. Das Fischer Lexikon. Frankfurt: Umgearbeitete und erweiterte Neuauflage.
- French, J.R.P. & B.H. Raven. 1959. "The Bases of Social Power." In *Studies in Social Power*, edited by D. Cartwright. Ann Arbor: University of Michigan.
- Giddens, Anthony. 1997. *Die Konstitution der Gesellschaft: Grundzüge einer Theorie der Strukturierung*. Frankfurt am Main, New York: Campus.
- Giddens, Anthony. 1990. *The Consequences of Modernity*. Stanford: Stanford University Press.
- Homans, George C. 1961. *Social Behavior: Its Elementary Forms*. New York: Harcourt, Brace and World.
- Jones, E. E., H. B. Gerard. 1967. *Foundation of Social Psychology*. New York: Wiley.
- Simmel, Georg. 1908. *Untersuchungen ueber die Formen der Vergesellschaftung*, Berlin: Duncker & Humblot.
- Tarde, Gabriel de. 2003. *Die Gesetze der Nachahmung*. Translated by Jadja Wolf. Frankfurt: Suhrkamp Verlag.
- Weber, Max. 1972. *Wirtschaft und Gesellschaft*, Tuebingen: JCB Mohr.
- Wiese, Leopold von. 1955. *System der Allgemeinen Soziologie*. Berlin: Gruyter.